

نیز برداریم و همه این مسائل را که مال عالم از جمله خود ما از برکت همانها تاکنون زنده مانده ایم زشت پنداشته در عقب زیباتر از آنها که بر اندام ما بکلی نامساز و ناموزون خواهد بود بدویم. فرض کنید که کسی مادری زشت صورت داشته باشد آیا میتواند باین بهانه که مادرش زیبا نیست زنی خوب چهره را بجای او بمادری اختیار نماید و باو علاقه فرزندى نشان دهد و از او مهر مادری توقع کند؟

سعی در این راه بنظر ما وظیفه اولی بلکه اهم وظایف از باب قلم است حتی میخواهیم بگوئیم که اگر هم در این طریقه کار را بعد اغراق و مبالغه معقول برسانند مورد ملامت نخواهند بود.

چون گفتگو از نوشتن و مطبوعات است از شما خوانندگان گرامی اجازه میخواهیم که سؤالی طرح کنیم و آن اینکه آیا شما هیچ کس را میشناسید که در موقع نوشتن دلش راضی شود که بر روی کاغذی چرکین و آلوده با مرکبی متعفن و ناروان و قلمی شکسته و ناهموار دست بنویشتن ببرد و ذوق لطیفش قبول کند که با این وسایل نفرت آور دست بکار تحریر زند؟

چنین گمان میکنیم که همه کس با ما هم عقیده و هم سلیقه باشد که با این گونه وسایل ننویشتن بهتر است چه تا اسباب کار مناسب فراهم نباشد دست بردن بقلم خالی از زحمت نیست.

اگر این مقدمه صحیح است پس چرا در میان همین مردمی که کمال دقت و مواظبت را در انتخاب کاغذ و مرکب و قلم پاکیزه و درست بخرج میدهند جماعتی پیدا میشوند که همین دقت و مواظبت را در انتخاب الفاظ و بیابکی و پختگی مطالب بخرج نمیدهند و احترام و ادبی را که شایسته مقام جلیل نویسندگی و ساحت مقدس قلم است رعایت نمیکنند در صورتیکه کاغذ و مرکب و قلم از هر جنس و بهر شکل که باشد بزودی از میان میرود لیکن نوشته بخصوص امروز که چاپخانه در دسترس همه کس هست باقی میماند و بزودی نتایج بد و خوب آن در عالم پراکنده میشود.

اگر کسانی که زمام قلم را در دست دارند عنان آبرایدست طبع سرکش و هوای نفس ندهند و پیش از گرداندن آن بر روی کاغذ در باب هر کلمه و هر سطر تأمل لازم بکار برند و بخاطر بیاورند که هر نوشته‌ی ایشان بچه سرعت در دنیا سیر میکند و تا چه حد ممکنست در اذهان مردم رسوخ یابد آنوقت کمال احتیاط و ادب را رعایت خواهند نمود و راضی نخواهند شد که وجود ایشان از این راه منشأ فساد و ضرری شود و ایشان خود در میان مردم بسخافت عقل و بی ادبی شهره و منسوب گردند.

همین بی پروائی و سبکسری ما در گردش قلم بوده است که از بدبختی مطبوعات ما را تا حدی در چشمه‌ها خوار و ما را نزد خاص و عام سرشکسته و بی اعتبار کرده است چه همه میدانیم که مطبوعات يك ملت آینه افکار و نماینده رشد و پختگی ایشانست و همه گفته‌اند که عقل هر کس در نوک قلم اوست.

حکمت عامه را در باب روزنامه همه میدانیم و هر کس روزنامه نویس است مکرر از این درد که مردم برای روزنامه نویس چه قدر و قیمتی قائلند نالیده است. مثلی معروف است که احترام امامزاده با متولی است، اگر ارباب جراید و مطبوعات خود حافظ این احترام باشند و اجازه ندهند که قلم هر نامحرم بی ادبی در صفحات اوراق ایشان بدود بتدریج روزنامه صاحب وزن و اهمیت میشود و نظر مردم هم نسبت بان بالمال تغییر میکند.

بایکی از دوستان بصیر در این باب صحبت میکردیم که چرا در ایران تا در روزنامه‌های فحش و ناسزا و حمله بحیثیت و آبروی کسی نباشد مردم آنرا نمیخرند و نمیخوانند در صورتیکه در هیچ جای دیگر دنیا این حال موجود نیست باین نتیجه رسیدیم که بدبختانه امروز بر اثر فسادهای ناشی از حکومت های استبدادی و عوامل دیگر طبع و ذهن اکثر معاصرین ما برای مطالب جدی و معقول حاضر نیست و تا در نوشته‌های چاشنی غلیظی از رکاکت و هرزگی نباشد بذائقه شان پسندیده نمی آید مثل پاره‌ای از ساکنین ممالک مرطوبی که تا در غذا مقدار زیادی فلفل و زردچوبه و ادویه

تند و تیز دیگری نریزند طعام را مطبوع نمی یابند و هر غذا را که بر این قبیل ادویه مشتمل نباشد بی مزه و ناپسند می شمارند در صورتیکه در واقع ذوق طبیعی ایشان خراب و فاسد شده و غذا تقصیر ندارد .

ما بهیچوجه مدعی حکمت آموختن بلقمان نیستیم چه میدانیم که از اصحاب قلم و ارباب مطبوعات ما کسانی که انصاف و دقتی دارند این جمله را بخوبی میدانند و نصب العین خود نیز دارند اما چون باید در دردهای درونی را بی پرده ظاهر کرد بتکرار و تذکار آنها مبادرت شد . نتیجه ای که از این گفته ها می خواهیم بگیریم این است که در میان این اوضاع آشفته جهان و هرج و مرج ادبیات قلم ما منحصراً باید در راه ترقی و تعالی شان ایران و دفاع از هستی امروزی و گذشته آن سیر کند و جز حفظ حقوق و مصالح هم وطنان عزیز قصد و غرضی دیگر نداشته باشد ضمناً از حد ادب و عفت نیز که بهترین زینت هر صاحب قلمی است قدمی فراتر نگذارد .

آئین مانوی*

مانی مؤسس و پیغمبر این مذهب تازه در سال ۲۱۵ میلادی از پدری ایرانی از خاندان اشکانی در یکی از قرای بابل قدیم تولد یافته و در این سرزمین که مرکز اجتماع مغان زردشتی و فضالی صابی و حکمای فرق حکمتی مدرسه اسکندریه و سریانیها و اهل بدعتهای مذهبی بوده تربیت شده و مقارن سال ۲۴۰ که سن او بیست و پنج رسیده بود بتبلیغ آئین جدیدی که خود از ترکیب و اختلاط مذاهب و آراء فرق و ملل و نحل مذکوره ترتیب داده پرداخته است .

سال ۲۴۰ سال جلوس شاپور اول ساسانی است ، در این سال مانی کتاب دینی خود را که مخصوصاً برای دعوت و ارائه بشاپور بنام شاپورگان نوشته بود بشاهنشاه ایران تقدیم داشته و بعدها بزبان سریانی کتب عدیده دیگر برای دعوت مردم بابل برشته نگارش آورده است .

در اینجا با اصول عقاید و آراء مانی کاری نداریم فقط بعلمی که خواهیم گفت با اصراری مخصوص روش تبلیغ و طرز تعلیمات او را بیان مینمائیم .

شاید مانی در میان پیغمبران قدیم اول کسی باشد که برای گرواندن مردم به کیش خویش و جلب دل و مغز ایشان علاوه بر استدالات عقلی و براهین خطابی، طریقه تازه دیگری را در این راه پیش گرفته است و آن تحریک قوای ذوقی و ربودن اختیار دل ایشان بوده است بوسائلی که تا آن تاریخ در تعلیمات دنیائی بکلی نازگی داشته است مانی با کمال هوش و ذوق دریافته بوده است که در انسان غیر از قوای عاقله قوای دیگری نیز هست که شخص را میتوان از راه مراجعه بآنها بطرف خود خواند و با اسیر کردن آنها را بهر راهی که مطلوب است کشاند با این تفاوت که در این مرحله باید وسائل

* نقل از «سخنرانیهای آموزشگاه پرورش افکار» تحت عنوان: «خدمات ایرانیان

و زبانی دیگر اختیار نمود که غیر از وسائل و زبان مراجعه بقوای عقلانی است . بعبارة
اخری همانطور که با استدلالات منطقی و قضایای عقلی و ریاضی قوای عاقله پی بحقیقت
مسائل میبرد و با استدلال کننده و صاحب دعوت میگردد بابرهان صورت و الفاظ و الحان
خوش دلر بانیز میتوان مردم را از راه چشم و گوش بخود خواند و فریفته و دلباخته کرد .
اگرچه مانی خود ایرانی است و از پدر و مادر ایرانی و در یکی از ایالات ایران
تولد شده لیکن آئین او چنانکه گفتیم ایرانی صرف نیست چه او اجزائی از دین قدیم
بابلی و تعالیم فلاسفه اسکندریه را در آن داخل کرده و از ادیان مسیحی و بودائی نیز
اقتباساتی نموده است باین حال اساس آن بر ثنویت یعنی نزاع بین خوبی و زشتی یعنی
روشنائی و تاریکی نهاده شده و این استخوان بندی را که بکلی ایرانی و آریائی است
در تعلیمات دینی خود محفوظ داشته است .

بمقیده مانی هر چه مادی است از سرچشمه تاریکی آب میخورد و هر چه معنوی
و روحانی است از نور . از اختلاط تاریکی و روشنائی آسمانها و زمین و انسان بوجود
آمده پس در هر موجودی مادی از جمله در انسان مقداری از نور بودیعه نهاده شده و
روزی خواهد رسید که در نتیجه سانه عظیمی عالم وجود در جهنمی فرو خواهد رفت
فقط در این میان برگزیدگان مانوی یعنی کسانی که در عالم گرد مادیات و معاصی نگشته اند
با آسمان عروج خواهند کرد گناهگاران با آتش جهنم خواهند سوخت و مردم بین
در انتظار عذابی دیگر معلق خواهند ماند تا بالاخره تاریکی از روشنائی بکلی مجزا
خواهد شد و عالم آرام قطعی خواهد یافت .

پس وظیفه برگزیدگان (صدیقین) دین مانوی آن است که بعد کمال از توجه و
اشتغال بمادیات و ملامهی اجتناب کنند و بر ریاضت و زهد بپردازند و از اعمال و اقوالی
که انسانرا بعالم اهریمنی نزدیک میکند اجتناب ورزند از این قبیل است خوردن گوشت ،
آشامیدن شراب ، تعرض بزندگان موجودات جاندار از انسان و حیوان و نبات ،
نزدیکی بزنی ، دروغ ، حرص و شهادت بیجا و غیرها ، بعد از طبقه صدیقین که اولیای

مذهب مانویندشما سین و معلمین یعنی طبقه روحانیون و مبلغین آئین مانوی بودند و طبقه آخر یعنی پیروان و مؤمنین باین دیانت را بفارسی نفوشاک - نیوشاک و بسریسانی سماعین میگفتند .

این طبقه مکلف نبودند که مثل سایر طبقات ریاضت و زهد را پیشه کنند همینقدر که از بت پرستی و دروغ و وحشت و قتل و زنا و سحر و جادو دوری میکردند مؤمن بکیش مانوی بشمار میرفتند .

پیروان مانوی تعلیمات و کتب مانوی پیشرو خود را بینهایت محترم و مقدس می شمردند و برای آنکه بصورتی شایسته و درخور این احترام آنها را محفوظ دارند و بدیگران برسانند در تکرار و بیان تعلیمات مانوی همه وقت آنها را همراه با ساز و آواز خوش میگفتند و بدیگران میشوندند و شاید هم بهمین علت است که پیروان ساده کیش مانوی بسماعین (مشتق از سماع) و نفوشاک یا نیوشاک (از نیوشیدن) مشهور شده اند، باین ترتیب می بینیم که ساز و آواز و سماع در مذهب مانوی از اعمال دینی و از لوازم مجالس و محافل مذهبی ایشان بوده است .

مانوی غیر از کتاب شاپور گان که آنرا برای شاپو راول بخط پهلوی نوشته بوده بقیه کتب خود را بخط مخصوصی مشتق از سریانی نگاشته . این خط مخصوص شکل بسیار زیبا و ساده ایست از سریانی که مانوی آنرا بعنوان خط دینی جهت مذهب خود اختیار نموده و در تحسین و تسهیل آن بسیار کوشیده است .

مانویه که دلدادگی و فریفتگی عجیبی بهرچه که مظهر جمال باشد از خود ظاهر میکردند تألیفات مانوی و کتب دیگر خود را باین خط در نهایت سلیقه و زیبایی می نوشتند ، در روی سفیدترین اقسام کاغذ یا پوستهای براق یا حریرهای سفید تحریر می کردند . مرکب ایشان یا مرکبی بسیار براق و شفاف بود یا بالوان مختلف مخصوصاً سبز و سرخ . اکثر کتب مانویه مذهب و منقوش بود و باشیرازه های استادانه و جلدهای نفیس آنها را می آراستند .

در دیوار معابد مانوی همه به مجالس نقاشی از گل و بوته و جمعیت سازندگان و خوانندگان و کتیبه‌های زیبا منقوش است، بکار بردن عطر و بویهای خوش و سوختن عود و عبیر نیز از اعمال مذهبی مانویان بوده است.

بنابر این شرح مختصر ملاحظه میفرمائید که آئین مانوی در قسمت تعلیمات دینی و عملی بیش از هر چیز بذوقیات و لطایف اهمیت میداده و در افسانه‌های مانیزهست که مانی نقاش و معجزه او نقاشی و کتاب ارتنک یا ارتنک او بوده و بگفته مولف کتاب بیان الادیان: «برهان او صناعات قلم و صورتگری بود». شهرت او در نقاشی و صورتگری تا آنجا رسیده است که در ادبیات فارسی شخص او نمونه کامل نقاشی و ارتنگش زیباترین نمونه نقش و صورت شمرده شده است.

مانی را بهرام اول در حدود سال ۲۷۳ میلادی دستگیر کرد و کشت و پوست او را بگاہ انباشت و بر یکی از دروازه‌های شهر جندی شاپور آویخت و پیروان او را از ایران راند لیکن با این حرکت ریشه کیش مانوی از دنیا قلع نشد چه پیروان این مذهب از طرفی از طریق بابل آئین خود را در شام و فلسطین و آسیای صغیر و مصر و شمال افریقا و جنوب گالیا و ایتالیا و بلغارستان منتشر کردند و از طرفی دیگر از سرحدات ایران شرقی گذشته آسیای مرکزی را میدان انتشار مانویت قرار دادند.

در طرف مغرب آئین مانوی تا اواسط قرون وسطی پیروان کثیر داشت و در قرطاج و شهر رم عده زیادی از ایشان باقی بودند که بتبلیغ این دیانت اشتغال داشتند و اگوستی نوس قدیس از مشاهیر روحانیون عیسوی مدتی در افریقای شمالی و در شهر رم در پیش مانویه میزیست و در ابتدا تعلیمات دینی را از ایشان فرا گرفته بود. اما در ایران شمال شرقی و آسیای مرکزی مانویه از شط جیحون با طرف انتشار عظیمی پیدا کردند مخصوصاً ولایت طبخارستان و دره‌های چغانیان و و خش و شط ایلی مرکزی عمده ایشان بود و در آن نواحی پیروان بسیار داشتند و پس از آنکه در حدود سال ۷۶۰ میلادی یعنی در قرن دوم هجری طایفه ترک اوغور طبخارهای آریائی را مغلوب کردند و در ترکستان شرقی

یعنی در دره‌های کاشغر و ختن و ایلی دولتی بزرگ تشکیل دادند مبلغین مانوی خانان آن طایفه را با آئین مانوی خواندند و آئین مانوی دین رسمی قوم او یغور شد و مانویه در آسیای مرکزی میدان وسیعی جهت تبلیغات دینی و انتشار ذوقیاتی که دین ایشان بر آنها اتکاء داشت پیدا کردند و بتدریج از جیحون بطرف خراسان عبور کردند و در بلاد اسلامی نیز منتشر شدند و بدعوت مسلمین پرداختند و نهضت زنادقه را که بعد بتفصیل از آن صحبت خواهیم داشت شروع نمودند. ترکان زردپوست او یغور از برکت تبلیغات مانویه ایرانی بساز و آواز و نقاشی که اصل همه آنها از عهد ساسانی بود آشنا شدند مخصوصاً نقاشی در میان ایشان اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد مغول بعد از آنکه ترکستان شرقی و سرزمین او یغورها را فتح کردند این سبک نقاشی را از ایشان آموختند و آنرا به چین بردند و از آن نقاشی مخصوص چینی بوجود آمد همین نقاشی است که بعدها بار دیگر یعنی در عهد حکومت ایلیخانان تاتار بر ایران از چین بممالک اسلامی برگشته و اساس تذهیب و نقاشیهای عهد مغول و تیموری و صفوی شده است.

اگر روزگاری اسناد بیشتری راجع بمذهب مانوی فراهم شود و تحقیقات عمیق‌تری در باب اصول و تأثیرات این دین در عالم بعمل آید واضح خواهد شد که این آئین عجیب که مخلوق دماغ و ذوق یکنفر پیغمبر ایرانی است در دنیای قدیم و جدید چه اثرهای بزرگ داشته و تمدن دنیا تا چه پایه مدیون آنست، این تأثیرات را جملاً میتوان بشرح ذیل خلاصه کرد:

۱- بعقیده نقادان جدید چنانکه اشاره کردیم نقاشی چین که بهترین نمونه تذهیب‌ها و نقاشیهای عصر مغول و تیموری و صفوی ما از آن چشمه آب میخورد و نمونه‌های کامل آن موجب اعجاب دنیا و بقیمت زر خرید و فروش میشود از اصل ایرانی و مانوی است. فقط چون پس از رفتن از ترکستان شرقی به چین بار دیگر از راه چین بایران برگشته و چینی‌ها نیز از خود آثاری در آن گذاشته‌اند بسبک چینی مشهور شده.

۲- تجلید و صحافی و شیرازه و نوشتن عنوان کتاب در پشت جلد و استعمال مرکب

چین و مزین کردن خطوط با کلیل و آمیختن آنها بیوی خوش از مانویهاست .

۳- آراستن کتب بنقوش و صور که در ایران قدیم هم معمول بوده از مانویه در بلاد اسلامی و از آنجا بسایر ممالک منتشر شده مخصوصاً در کتاب شاهنامه و کلیله که بعدها یعنی در عصر عباسی زنادقه مانویه بآنها بر مسامین افتخار میفر و ختند همیشه مصور بوده نصر بن احمد سامانی پس از ترجمه کلیله از عربی بفارسی امر داد که از چین (یعنی ترکستان شرقی هرگز مانویه) نقاشانی برای آراستن آن کتاب بصور بیاورند .

۴- در فارسی امر و زی دو مصدر داریم: یکی خواندن، دیگری نگاشتن که اولی بیشتر بمعنی قرائت و دومی بمعنی نوشتن استعمال میشود اما همراه این دو معنی هر کدام از دو مصدر مزبور معانی دیگری دارند. خواندن بغیر از قرائت بمعنی آواز خواندن و نگاشتن غیر از نوشتن بمعنی نقش کردن نیز هست .

با احتمال بسیار قوی این دو مصدر از وقتی معمول شده که در فارسی خواندن خط بآواز و نگاشتن خط با نقاشی توأم بوده و همه میدانیم که خنیاگر در فارسی بمعنی مغنی و سازنده و نگارگر بمعنی نقاش است. بعقیده راقم این سطور این گونه استعمال باید از عهد مانویه مانده باشد.

۵- قسمتی از آداب و تعلیمات صوفیه عهد اسلام مخصوصاً از آئین مانوی مقتبس است.

۶- نهضت زنادقه قسمت کلی آن از برکات تعلیمات مانویان است و ما باز در

این باب صحبت خواهیم کرد .

این بود شمه‌ای از آئین مانوی و تأثیرات آن در عالم که یکی از دخالت‌های معنوی

نژاد ایرانی است در تمدن عمومی دنیا .

اصفهان و آثار تاریخی آن *

نگارنده هر وقت بشهر زیبای پر نقش و نگار و سراپایادگار اصفهان قدم میگذازم و چشم و دل خود را بتماشای آثار بی مانند این شهر تاریخی روشن میکنم بی اختیار گرفتار دو اندیشه متضاد میشوم یکی آنکه درجه کمال ذوق و هنرمندی و جمال پرستی اجداد ما در سه چهار قرن تا قبل چه پایه بلند بوده که در یک مدت زمان محدود این همه شاهکار بدیع ایجاد کرده و شهری را در یکی از مراکز دور افتاده دنیا بصورت نگارستانی در آورده است که با وجود گذشت زمان و انقلابات بی درپی و از همه مهمتر بی اعتنائی و بی لیاقتی اخلاف هنوز عبرت دیده ناظران است و تماشاگاه هنروران جهان! اندیشه دیگری ذوقی و کوردلی کسانی است که بعد از عهد صفویه در این شهر سکونت یا حکومت کرده و بهر بهانه و عنوان که بوده است در تخریب و انهدام یادگارهای زیبای اسلاف بجهت تمام کوشیده اند و بتمام معنی ننگ نیاکان خود شده و پستی ذوق و حماقت را در این مرحله حتی از بی استعداد ترین نژادهای انسانی نیز گذرانده اند. این مسأله که چگونه در یک قوم ممکن است بفاصله ای چنین کم ذوق باین اندازه تنزل کند تا از اوج ثریا به حقیض ثری برسد خود معمائی است که حل آن اگر محال نباشد بسیار مشکل است.

البته ادعای اینکه از زمان صفویه تا عصر ماذوق بکلی در مردم اصفهان مرده و آن آتش جهان افروز یکسره بخاکستری بی فروغ و سوز تبدیل شده باشد خطاست چنانکه هم امروز در اصفهان اهل هنر بسیارند و کسانی که بتوانند کم و بیش از عهد تعمیر و مرمت آثار نیم شکسته و دست خورده قدیم بر آیند لله الحمد زیادند لیکن

تأسف در اینجاست که کسی امروز هنر ایشان را بچیزی نمیخرد و پادشاه یا حکومت با انجمن یا مشوقی نیست که بی حساب زر در قدم ایشان نثار کند و نگذارد که هنر با این هنرمندان در دل خاک جای گیرد.

هنرمند همیشه در اصفهان مانند تمام ایران وجود داشته است زیرا که ایران بشهادت تاریخ و آثار ذوقی و هنری فرزندان با استعداد آن پیوسته مهند ذوق و هنر بوده و در هر دوره که مشوقی کریم یا حکومتی هنرپرست پیدا میشده است و استادان هنری را گرد خود جمع می آورده و قدر کار و آثار ایشان را چنانکه بایست میشناخته است هنراوج میگرفته و هزاران نمونه بدیع از خط و تذهیب و نقاشی و معماری و صحافی و شعر بعرضه وجود می آمده است بالعکس هر وقت که مال پرستی بی ذوق آمر و ناهی میشده و خشک مغزی کوتاه نظر زمام امور را در دست میگرفته هنر مجال بروز و ظهور نمی یافته و غنچه آن نشکفته بر اثر دم سرد این طایفه بناگامی و پژمردگی فرو میریخته است.

امر عجیب در کار سلاطین صفوی اینست که این جماعت با اینکه در تشویق اهل هنر و صرف همت و مال در استفاده از این طایفه پای کمی از هیچکس نداشته و در تعقیب سیره با زماندگان تیمور و آق قویونلو و امرا و وزرای ایشان در مرحله تشویق هنرمندان از ایشان نیز پیشتر تاخته اند و واقعاً باین کار علاقه داشته و از جان و دل در این باره میکوشیده اند باز بمصلحت روز و بجهت مزید رونق بازار دینداری خشک مغزترین و بی ذوق ترین افراد ناس یعنی طبقه فقها و متشرعین و آخوندهای بیخبر و کوتاه نظر را چنان قدر و منزلت می نهاده و از فرش بعرش میرسانیده اند که خواهی نخواهی خود محکوم حکم ایشان میشده و ندانسته بدست خویش تیشه بریشه هر چه ذوقیات و عقلیات بوده است میزده اند.

قدرت یافتن این طبقه بی ذوق یا در کار وضعف تدریجی سلاطین و استیلا یافتن افغانه خونخوار خانه بر انداز و نادریول پرست خودخواه و حکام جائر و جاهل قاچاریه چنان اهل ذوق و هنر را خوار و بی مقدار کرد که این بینوایان در ایام غلبه هنر شکنان

عرض هنر راننگ و عار میدیدند و جز اینکه این فن شریف خود را از ناگسان پوشند و با خود بگور ببرند چاره‌ای نداشتند چه علاوه بر آنکه در این مدت از زمان هنر مقدار نداشت هنرمندان نیز چون مثلاً قه و اصول نمیدانست و از صرف و نحو بیخبر بود مردی بیه صرف و هرزه کار بشمار میرفت و دور نبود که او را بتعزیر و تکفیر از میان بردارند و آثار هنری او را در شمار آثار ضلال در آورند .

جنایتی که يك عده از حکام طمع ورز سفیه دوره قاچاریه و طبقه آخوندها و خشاک مقدسهای قرن اخیر در انهدام آثار بانی نظیر اصفهان مرتکب شده اند از حد شرح و وصف بیرون است . از تمام آثار و ابنیه باشکوهی که در ساحل راست زاینده رود وجود داشته و سیاحان فرنگی در صد سال قبل اوصاف و تصاویر آنها را برای ما بیادگار گذاشته اند امروز کوچکترین اثری بر جا نیست و از ابنیه داخل شهر هم هر چه بر پاست بشکل عجیبی صدمه عمده خورده و غالباً با نقوش آنها راسترده پادرو پنجره و سقف آنها را چنان درهم شکسته اند که هیچ زلزله‌ای نیز چنین نمیکرده است .

عجب تر اینکه این ستم و خذلان را این مشتم مردم بی عاطفه از خدا بیخبر نه تنها نسبت بابنیه و آثار معمولی روا داشته بلکه امامزاده و مساجد را که بعقیده خود مقدس و خانه اولیاء الله و خدا میدانند از تطاول و تعدی بی نصیب نگذاشته و در خوردن موقوفات و دزدیدن نقایس و منخروبه و کثیف نگاه داشتن آنها نیز از هیچ اقدامی دریغ نکرده و با اینکه همیشه مردم جاهل و عوام را بقطع علایق از اسباب دنیوی میخوانده اند خود دین را بدنیافروخته و در راه تمتع از حیات این جهانی و عیش و نوش آنی و جمع مال و منال بر خدا و آخرت یکمره چهار تکبیر زده و در دنیا داری و تجاوز بدارائی مردم دست هر ستم پیشه بی دینی را بر پشت بسته اند .

تا چند سال پیش عایدات کلیه موقوفات بزرگترین مساجد اصفهان بجهت متولی اوقاف آن میرفت و تنها ممری که برای مخارج نظافت و مستخدمین آن باقی و حیفو میل نشده بود فضولات مستراحهای آنجا بود که بفروش میرسید و از عواید آن مخارج مزبور تأمین میشد .

در این سفر باصرار تمام زیارت عمارت هشت بهشت که در سفرهای سابق توفیق دیدن آن میسر نشده بود موفق آمدم . این عمارت تاریخی که از پاره‌ای جهات مخصوصاً کاشیهای بالای طاق نماهای خارجی بنا مشتمل بر صور اقسام حیوانات در میان ابنیه اصفهان بی نظیر است بدبختانه امروز ملك شخصی یکی از متمولین این شهر محسوب میشود و آنرا باین عنوان که ناصرالدین شاه بمادر او بخشیده است در تصرف دارد . تا کنون هیچ دولت و حکومتی بفکر آن نبوده است که این بنای زیبای قیمتی را بهر نحو و بهر قیمت که بوده است از تصرف مالك آن بیرون آورد و تحت حفاظت و مواظبت خود بگیرد بهمین جهت حال آن بسیار خراب و رقت آور شده و رو بانه پام و ویرانی کلی است و اگر میخواهید درجه بی ذوقی و سفاهت مردم زمان ما را در یابید باطلاع خوانندگان محترم میرسانم که در ورود باین عمارت شاه نشین که وقتی مقرر سلاطین باعز و تمکین بوده و گردنکشان بر آستان آن سر میسوده اند سگی را در آنجا بسته دیدم که کاسه آبی پیش او نهاده بودند و جز این سگ و پیرزن و طفلی که در آن عمارت سکونت داشتند دیگر کسی در آن محل نبود .

شاید تعجب خوانندگان گرامی بیشتر شود اگر بدانند که مالکین کج سلیقه و عاری از ذوق این عمارت باشکوه سقفهای مذهب و طلاکاری آنرا که هر قاب کوچک آن روشنی بخش چشم و دل است عیناً مثل آنکه طاقت دیدن آنها را نداشته و خفاش صفت دشمن نور و فردغ بوده اند در زیر يك طبقه از قابهای چوبی معمولی پوشانده و بسلیقه منحرف خود سقف جدیدی برای هشت بهشت از مبتذل ترین قابهای عادی ترتیب داده اند چنانکه نقوش زیبای دیوارهای چهل ستون را نیز در زیر گچ مستور کرده و جمال آنها را باین ترتیب از میان برده و سندنادانی و کج طبعی خود را بدست خویش امضاء نموده بودند .

غرض نگارنده در این مختصر یادداشت توصیف و تعداد آثار تاریخی اصفهان نیست زیرا که در این زمینه بزبانهای خارجی و فارسی کتب و رسائل و مقالات عدیده نوشته شده است و همه کس کم و بیش بآنها دسترسی دارد بلکه عمده مقصود در اینجا

جلب توجه اولیای مسئول امور مردم علاقه مند است بحفظ و مرمت و تعمیر اناری که در شهر اصفهان و اطراف آن هنوز باقیست و جای خالی هر خشت یا کاشی یا نقش آنرا در صورتیکه مفقود و نابود شود امروز دیگر بهیچ قیمتی نمیتوان پر کرد و اگر موفق هم شویم حالیه چیزی را بجای یادگارهای قدیم بگذاریم البته از لحاظ تاریخی ارزشی نخواهد داشت .

جای کمال خوشوقتی است که از ده پانزده سال قبل تا کنون اداره کل باستان شناسی که تحت نظر دانشمند محترم آقای آندره گدار در راه حفظ و شناساندن آثار قدیم ایران بخدمات گرانبھائی نائل آمده و یک عده جوانان فاضل را باین شعبه از دانش آشنا و علاقه مند ساخته تا آنجا که مقدر بوده است در ثبت و ضبط و تعمیر و تجدید آثار تاریخی اصفهان کوشیده و با جهد مخصوصی از خرابیهای تازه و بغارت رفتن نفایس با زمانده جلوگیری نموده است و در این مرحله کسی که بیش از همه کار کرده و زیاده تر از هر کس بر آثار تاریخی اصفهان حق خدمت دارد دوست فقید ما مرحوم جناب مجتهد زاده صهباست که قریب ده ماه و نیم قبل در عین آنکه بادامه همین قبیل خدمات در اصفهان اشتغال داشت فجأة مردوداغی جانسوز بردل جمیع دوستان خود و کلیه علاقه مندان بآثار اصفهان گذاشت .

از دست رفتن صهبای که بحفظ و تعمیر آثار تاریخی پای تخت صفویان عشق و علاقه مخصوصی داشت و شب و روزش بشوق تمام در این راه مصروف میشد ضایعه ایست جبران ناپذیر و امید نمیرود که برای کارهایی که صهبایی روی وریا میکرد و یادگارهای مانده از او شاهد آنهاست باین زودیهها جانشین قابل ولایتی فراهم شود .

با تمام اقدامات حسنه ای که اداره کل باستان شناسی در باب اصفهان و آثار تاریخی آن کرده و میکند باز باید گفت که این جمله در جنب عظمت و نفاست و اهمیت و کثرت آثار این شهر چیز قابل ملاحظه ای نیست . یکی دو مدیر جوان بی تجربه و دوسه میرزای پشت میز نشین و مستخدم و مبلغ ناقابلی اعتبار مالی و با پای مورچه

در راه تعمیر بناهایی که غالباً در شرف انهدام است پیش رفتن توهین بشأن این شهر با نام و نشان است و هیچ دردی را در این راه دوانمیکند .

اگر ما هم مثل سایر ملل زنده امروزی بخواهیم بوضعی آبرومند در دنیا بمانیم و تا ابد مرده متحرک نباشیم خواه ناخواه باید برای کلیه شئون زندگی خود راه و رسم صحیح و سیاستی مثبت و عملی اختیار کنیم باین معنی که در تهیه و تقویت و حفظ اسباب و اموری که حیات حقیقی یک قوم بسته بآنهاست بیش از هر چیز مجاهده بخرج دهیم و نگذاریم که بنیان زندگی قومی ما بدست تصاریف روزگار یا مردم جاهل زپرست درهم فرو ریزد و ما خود را باز هم بفلسفه «لدو الل موت و ابنوا للخراب» خوشدل سازیم .

آثار تاریخی هر قوم علاوه بر کمکی که بمعرفت تاریخ تمدن عمومی بشر میکند و از این لحاظ متعلق بکلیه ملل و منهدم کننده آن دشمن معارف عمومی محسوب میشود استوارترین اسناد لیاقت هنری و ذوقی موجدین آن بشمار می آید، هر کس این اسناد را که باید بوسیله آنها لیاقت و استعداد هنری و ذوقی خود را بملل دیگر عالم بفهماند منهدم سازد هر تکب بزرگترین جنایات شده و مستحق عظیمترین عقوبات است .

عجب اینست که اگر سند مالکیت ملکی متعلق بفلان حاجی آقا یا آخوند اصفهانی را کسی بدزدد یا از میان ببرد یا بوسیله جعل و تزویر در آن دستی ببرد فریاد آن مالک با آسمان بلند میشود و بهر وسیله که میسرش باشد در استیفای حق خود میکوشد لیکن هیچکس از این جماعت را در اصفهان نشنیده ایم که در قبال از میان رفتن و منهدم شدن هزاران هزار سند از اسناد تاریخ آباء و اجداد ما که مجموعه آنها سند حیات ملت باستانی ایران است بکوچکترین اعتراضی قیام کرده و سبکترین قدمی را در این راه برداشته باشد، سهل است يك عده از همین مردم خود شريك جرم بوده و بدست نالایق و خاطر طمع ورز خویش در ویرانی آن آثار و اسناد عمداً سعی کرده اند .

در ظرف جنگهای اخیر شاید در هیچیک از نقاط ایران باندازه اصفهان پول بی حساب در دست يك عده معدود جمع نیامده و مثل این شهر نیز بی مصرفی خرج نشده

باشد. در طی همین یکی دو سال متمولین اصفهان فقط چندین میلیون تومان صرف «مردم باد» و «زننده باد» کرده اند و حاصلی از آن جز القاء نفاق و دود تیرگی بین کارگران بیچاره و خرابی وضع کارخانه ها که بالنتیجه بیم ورشکستگی بعضی از آنها میرود بدست نیامده، نه وضع مادی زندگانی کارگر بهبود یافته نه ترقی و رونقی در صنعت پیدا شده و این پولها البته غیر از مشت مشت اسکناسی است که هر شب صرف قمار و مجالس عیش و نوش ایشان میشود.

دیده یا شنیده نشده است که یکی از توانگرانی که در نتیجه صرف بازی و احتکار و گرانفروشی و نبودن مجازات و عدالت اجتماعی این پولهای نامشروع را بخود کشیده اند دیناری از آنرا در راه حفظ ابنیه تاریخی و آثار گرانبهای شهر خود صرف کرده باشند مثلاً اگر باذوقند یکی از عمارات زیبای صفویه را تعمیر کنند و اگر مسلمانند بمرمت یکی از مساجد قدیمه همت گمارند و اگر واقعاً وطن پرستند و جز پول وطنی دیگر میشناسند در راه احیای آثاری که حیات وطن ببقای آنها قائم است قدمی بردارند یا اگر هیچکدام از آنها نیست لااقل از متمولین سایر ممالک تقلید کنند و بنظیر یکی از کارهای خیری که ایشان در تعمیر آثار تاریخی و بنای مؤسسات علمی کرده اند مبادرت ورزند. البته این توقع از این جماعت بیجاست چه آن متمولین ممالک متمدنه امروزی که مصدر این گونه اعمال خیر شده اند همه مردمی باذوق و هنردوست اند و بتجربه و هوش ذاتی دریافته اند که ثروت مادی هر قدر و هر چه باشد فناپذیر است و بهترین مصرف آن خرج آنست در راه زننده نگاه داشتن آثاری که ببقای آنها امید بیشتر میرود و جنبه خلود آنها در این عالم زیادتر است، فرق آن جماعت با این نوکیسگان تازه بدوران رسیده ما در همین داشتن یا نداشتن ذوق آنست، آن متمولین قسمتی از مازاد ثروت خود را در راه ذوق و هنر بکار میبرند و این پول پرستان پول را برای پول میخواهند و پیرو آن طلبه اند که هر شب چند دینار اندوخته خود را در جایی که کسی نبود می شمرد و خطاب بآن میگفت: «بذاتش قسم که بذاتت مایلم».

حال که اوضاع واحوال در اصفهان بر این منوال است و در مردم توانگر آنجا اهل ذوق و همتی پیدا نمیشود که بحفظ و تعمیر آثار باستانی آن صرف توجهی کند وظیفه حتمی دولت است که در این راه از بذل هیچ مجهود دریغ ندارد و از هر طریق که میداند و با صرف هر خرجی که مقدور باشد این نقایس و ذخایر را تحت مراقبت و حمایت خود بگیرد و در قدم اول مراقبین و پاسبانانی برای هر يك از آنها تعیین کند تا اگر تعمیر و مرمت آنها آنآ میسر نیست و بطول زمان باید صورت پذیرد لااقل آنچه بر جاست خرابتر نشود و بیغما نرود سپس خود پیشقدم و مشوق شده انجمنی از فضلا و اهل هنر و علاقه مندان اصفهانی در اصفهان برای حمایت این آثار تشکیل و جهت تعمیر و معرفی آنها بدنیای برنامه صحیح و معقولی ترتیب دهد و اگر ممکن شود زود یادیر مدرسه یا لااقل کلاسی در اصفهان برای آموختن صنایع اسلامی عموماً و صنایع ایران از عهد سلاجقه تا امر و زبخصوص تشکیل دهد و يك طبقه از جوانان را بشناختن و تعلق بآثار تاریخی باستان آشنا سازد و رسائل و مقالاتی بقلم فضلا در معرفی اصفهان از لحاظ آثار باستان با اشکال و تصاویر جالب و زیبا بفارسی و السنه عمده عالم منتشر نماید و کمک مادی توانگران داخلی و خارجی را برای حفظ و حمایت و تعمیر و مرمت آنها بخواهد .

اگر این جمله که گفتیم تمام یا اقل قسمتی از آنها جداً از طرف اولیای دولت بمنصه عمل گذاشته شود امید میرود که آن قسمت از آثار نفیسه اصفهان که هنوز از تطاول روزگار و مردم بیخبر و غارتگر محفوظ مانده بر جا بماند و الا دیری نخواهد پائید که قسمت باقیمانده هم مانند قسمت اعظم آنها که منهدم و نابود شده از میان برود و همچنان که ما بویران کنندگان آنها امروز لعنت میفرستیم در آینده اخلاف ما نیز ما را بزشت نامی و بی علاقهگی یاد کنند .

غلط املائی*

غیر از مردم لاابالی و بی مبالات هیچکس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم نهادن در کوچه لااقل روزی يك بار خود را در آینه نیند و وضع سر و لباس و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیاورد و نواقص و معایب و بی نظمیها و آشفتگیهای هیأت ظاهر خویش را بشکلی ترمیم و اصلاح ننماید.

چرا؟

برای آنکه انسان ذاتاً خود خواه است و خود را از هیچکس کمتر و پست تر نمیشمارد و بر او بسی ناگوار است که با هیأت و اندامی ناساز و شکل و ریختی منکر در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او عیب و نقصی قابل سرزنش و خرده گیری ببینند و بر او بخندند.

این توجه و دقت در رفع عیوب ظاهری بهر نظر که تعبیر شود بشرط آنکه بعد خود آرائی و ظاهر سازی نرسد ممدوح است چه برای مرد دردی بدتر از آن نیست که مورد عیبجویی هر کس و ناکس قرار گیرد و بعادت عیبی که رفع آن بسیار آسان بوده انگشت نمای این و آن واقع شود.

آما تعجب در اینجا است که غالب همین مردم که برای رفع عیبجویی دیگران در حفظ ظاهر گاهی از حد اعتدال نیز قدم فراتر میگذارند هر روز در گفته و نوشته خود مرتکب هزار غلط انشائی و املائی میشوند و متوجه نیستند که بعادت تقریر و تحریر نادرست و بی اندام تا چه حد مورد طعنه و مضحکه خاص و عامند و چون تأثر و تألمی هم از این بابت ندارند بهیچوجه در صد در صد رفع این عیب بزرگ نیز بر نمیآیند.

ممکن است که انشاء کسی سست و نارسا و مبهم و دور از قواعد فصاحت و بلاغت باشد. اگر چه رفع این عیوب نیز تا حدی بمدد تتبع آثار بزرگان ادب و ممارست در خواندن و بحفظ سپردن گفته‌های فصیح و بلیغ فراهم می‌آید لیکن چون نویسندگی هم مانند شعر تا حدی موقوف با استعداد ذاتی و طبع خدادادی است باز میتوان صاحب چنین نوشته ایرا معذور داشت و از او چیز پرا که خدا باونداده است و تدارك آن با کتساب مقدر نبوده نخواست اما غلط املائی چنین نیست، اصلاح آن بکلی بدست خود انسان است و در مرحله چیز نویسی اتفاقاً از هر کار دیگر آسان تر است.

ذوق تنها آن نیست که انسان فریفته و دلدادۀ هر منظرۀ ذیبا و هر هیأت موزون و هر آهنگ دلنواز شود بلکه يك درجه از ذوق سلیم هم آنست که انسان طبعاً از هر منظرۀ زشت و هر هیأت ناموزون و هر آهنگ ناساز تنفر و اشمئزاز حاصل کند و آنها را با اکراه و ناخوشی تلقی نماید تا طبعش بیستی و زشتی نگراید و همیشه جویای زیبائی و درستی باشد.

کسانیکه در نوشته‌های خود استمراراً مرتکب اغلاط املائی میشوند و باین عیب بزرگ که بدست ایشان پرداخته میشود پی نمی‌برند علاوه بر آنکه از آن درجه از ذوق که مانع انسان از مرافقت با زشتی و نادرستی است محرومند از ذرک ننگ و عار نیز بی‌نصبیند و آن همت را ندارند که زشتی و نادرستی را که در وجود ایشان هست و مسبب آن نیز خود آنانند و بخوبی میتوانند آنرا رفع کنند از میان بردارند و صحیح و سالم چیز بنویسند.

در ممالک متمدنه دنیا هر روز نامه‌ای را که بخرید اگر چه ممکن است که مطالب آن سخیف و مهووع و خلاف حقیقت و بر ذوق ناگوار باشد اما کمتر اتفاق می‌افتد که يك غلط املائی در آن دیده شود و بقدری غلط املائی برای هر کس که قلم بدست میگیرد در این ممالک ننگ است که اغلاط املائی را که ما در نوشته‌های خواص اعضای ادارات و پاره‌ای از رجال عالی مرتبه خود هر روز می‌بینیم ایشان «غلط‌های زنان رختشوی» میگویند زیرا که زنان رختشویند که بعلت بیسوادی تمام باین شغل نسبتاً پست سر

فرود آورده و در موقع برداشتن صورت جامه هائی که برای شستن میگیرند مرتکب این قبیل اغلاط میشوند .

روزی یکی از همین آقایان که در نوشتن املاى کلمات بسیار بیمبالات است و اتفاقاً مایه و استعدادى طبیعى نیز برای نویسندگى دارد گفتم که املاى فلان کلمه و فلان کلمه غلط است ، در جواب گفت که من مخصوصاً آنها را باین اشکال نوشته‌ام و چون یقین دارم که دنیا زیر و زبر نخواهد شد در این کار تعمد کرده‌ام . من دیگر باو چیزى نگفتم چه مسلم میدانستم که اگر کسى املاى درست کلمه‌ای را که همه در ضبط آن اتفاق کرده و اهل لغت آنرا بهمان وضع قرار داده‌اند بمحال است که هیأت صحیح و متفق علیه را که همه می‌شناسند و معنی آنرا می‌فهمند و اگر هم نفهمند بمدد کتب لغت بمعنی آن پی خواهند برد رها کند و بجای آن از خود هیأتى جدید که معروف و مفهوم هیچکس نیست بکار برد و باین حرکت خود خواهانه فهم مقاصدى را هم که کلمات قرار دادى برای بیان آنها وضع شده بر دیگران مشکل یا محال کند .

این قبیل بیمزگیها اگر هم بگفته آن رفیق واقعاً مدشمرده شود و ناشى از نادانى و عجز و بی همتى در راه دفع عیب نباشد اگر چه دنیا را زیر و زبر نمیکند ولى باز زشت و مضحك است و اگر کسى در تعقیب آن لجاج و اصرار بخرج دهد هیچ چیز دیگر از آن جز خفت عقل و سبک مغزى فاعل آن بر نخواهد آمد .

قرار تمام مردم عادى و عاقل بر این است که کلاه را بر سر بگذارند و کفش را در پا کنند . اگر کسى پیدا شود که بعقیده نادرست و گمان سست خود بنخواهد خرق اجماع کند و برخلاف قرار عام برود و کلاه را در پا و کفش را بر سر قرار دهد البته دنیا زیر و زبر نمیشود لیکن او باین حرکت خود را مضحکه و مسخره عموم میسازد و همه بر سبکى عقل و اختلال حواس او اتفاق میکنند .

از این گذشته اگر بنا شود که هر کس بهوای نفس و تفنن شخصى در املاى لغات تصرف کند چون هوای نفس و تفنن هر کس هم بشکل خاصى است دیگر میزانی برای

تشخیص صحیح و مستقیم برای کسی بجا نمی ماند و هرج و مرج غریبی پیش می آید که هیچکس معنی نوشته دیگری را نمی فهمد و غرض اصلی از وضع خط و توقیفی قرار دادن لغات که تفهیم و تفاهم باشد یکباره از دست میرود.

اگرچه غلط املائی برای هر کس عیب است لیکن هر قدر اهمیت مقام شخص بیشتر و رتبه او در مقامات دنیائی بالاتر باشد این عیب نمایان تر و سنگ و رسوائی صاحب آن واضح تر میشود. البته غلط املائی يك رختشوی را مردم معذورتر می شمارند تا غلط املائی يك امیر یا وزیر را. بسا شده است که بر اثر مشاهده يك چنین غلطی تمام هیبت و شوکت وزیر یا امیری بر باد رفته است.

وقتی در مجلس شمس الدین درگزینی وزیر سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه سلجوقی موقعیکه کمال الدین زنجانی (که بعدها وزیر طغرل سوم شد) از بغداد با صفریان رسیده بود شمس الدین درگزینی او را مخاطب ساخته گفت با وجود ناامنی راهها چگونه بوده است که سلامت ماندی مگر از «جعهده» نیامدی. کمال الدین گفت ایها الوزیر «جاده» است نه «جعهده» گفت راست گفتمی «جعهده» آنست که تیر کمان در آن میگذارند و مقصود او «جعبه» بود که این معنی اخیر را دارد.

تمام حضار مجلس بر شمس الدین وزیر خندیدند و وزیر چون دریافت که نه املائی صحیح جاده را میدانند نه هیأت درست جعبه را خجالت بسیار برد و تا مدتتی جسارت آنکه در روی حضار نگاه کند نداشت.

یکی از مغلطه بازی این قبیل آقایان وقتیکه ایشانرا در غلط نوشتن املاها ملامت کنید این است که املاهای فارسی آمیخته بعربی ه شکل است و باسانی نمیتوان آنرا آموخت. فرض کنید که این گفته بی اساس درست باشد. چون زبان فارسی امروزی با همین املاء و انشاء زبان ما و وسیله امتیاز ما از سایر ملل و باثروت گرانبھائی از نظم و نثر که دارد مایه سرافرازی ما در جهان است باید آنرا باهر اشکالی که دارد

همانطور که قدمای ما آنرا درست و راست فرا میگرفته و تا حد توانائی در تکمیل و تحسین آن میکوشیدند فرا بگیریم و اگر نمیتوانیم چیزی بر کمال و جمال آن بیفزائیم لااقل تیشه ستم بر پیکر زیبای آن نزنیم و هیأت موزون و عارض جمیل آنرا بناخن نادانی و خود خواهی نخرانیم.

اگر قدری تأمل کنیم و انصاف بخرج دهیم می بینیم که این عذر بدتر از گناه این معترضین نیز مقبول نیست زیرا که تمام لغات مشکله ای که املائی آنها محتاج بآموختن و ضبط است و در نوشته این قبیل آقایان می آید شاید از هزار تجاوز نکند. آیا ضبط صحیح هزار کلمه و بخطا سپردن آنها چنان کار دشواری است که از عهدۀ يك شخص عادی بر نیاید و اگر اشکال و زحمتی دارد تا آن اندازه باشد که از تحمل ننگ بی سوادى و مضحکه شدن در پیش هر کس و ناکس سخت تر و ناگوارتر بشمار آید. همین آقایان برای فرا گرفتن فلان قسم بازی قمار یا فلان نوع رقص زحمتها میبرند و بیغواهیها میکشند و خرجها میکنند تا در فلان مجلس که میروند آن بازی یا آن رقص را بدانند و با آداب ندانی و عقب بودن از «تجدد» و «تمدن» منسوب و متهم نگردند. شاید برای این جماعات بیمبالات بی اعتناء عذر دیگری بتوان یافت و آن این باشد که علی العجالة بیسوادى باب است و چون اکثریت بایسوادان و زمام بیشتر کارها در دست ایشان است هیچکس جرأت آنکه بر بیسوادى دیگر بخندد و براوعیب بگیرد ندارد. بهمین جهت چه احتیاجی است که کسی وقت خود را در این کار صرف کند بلکه بالعکس باید مردم زحمت کشیده با انضباط را که در این بازار کاسد معرفت عمری در این راه صرف کرده اند و بخود حق نمیدهند که برخلاف سنن و قواعد معقول و متبع ادب بروند «محافظه کار» و «مرجع ادبی» خوانند و برایشان تاخت تا کار بکام باشد و کسی که بتواند اغلاط املائی «بزرگان قوم» را بر رخ آنان بکشد بر جانمانند.

نگارندگان مجله یادگار با وجود این احوال از تعقیب روشی که اختیار کرده اند البته هیچوقت دست برندارند داشت چه پیش خود یقین دارند که اگر قومی در این

عالم ماندنی باشد بی زبان و لغت مخصوص بخود زیست نتواند کرد و زبان و لغت هم تا تابع انضباط و قواعد سختی نباشد قابل بقاء نیست . اگر تغییر و تحوّل در این مرحله باید راه یابد باید بمقتضای زمان و برطبق سنن مسلم طبیعی و بدست استادان کهنه کار آزموده باشد . مادام که این کیفیات پیش نیامده و ماده برای قبول این احوال مستعد نشده است ماهم چنان «مرتجع ادبی» میمانیم و بقبول این لقبی که بماداده شده است افتخار میورزیم .

لزوم احیای کتب قدیمه*

جای هیچ شك و شبهه نیست که آینده ایران در دست کسانی است که با تدقیق و تعمق کتاب میخوانند و از هر کتاب آنچه را بخاطر میسپارند که بکار راه بردن زندگی فردی و اجتماعی می آید یا از آن مددی برای تهذیب نفس و پرورش فکر یا طراوت خاطر حاصل میشود سپس از حاصل خوانده های خود ب دیگران تمتعی میدهند و فایده محتویات و مضامین کتب را باین ترتیب عام میکنند.

امروز دیگر دنیا آن دنیائی نیست که مردم کتاب نخوانده بیسواد هر قدر هم تیزهوش و پاك طینت باشند بتوانند کوچکترین مصالح اجتماعی یا فردی را چنانکه شایسته است راه ببرند، هر کاری که بدست این گونه اشخاص سپرده شود دیر یا زود بصورتی شنیع خواهد افتاد و خطر آن دامنگیر همه خواهد شد. از این طبقه خطرناکتر کسانی هستند که بیک مشت مقدمات و اصطلاحات فریبنده آشنا شده و بشیادی باخذ بعضی مدارك و تصدیقهای نائل آمده اند لیکن علم چنانکه باید جزء ذات ایشان نشده است و حکم همان «دزد با چراغ» را پیدا کرده اند.

اغلب نمایندگان این طبقه دوم که از بدبختی اکثریتشان نیز تحصیل کرده های فرنگستانند در مجالس محاوره و مباحثه هر چه بخواهید اصطلاح و «فرمول» بشما تحویل میدهند، گاهی هم جزئی ترین وقایع و سوانح زندگی فلان پادشاه یا «آرتیست» اروپائی یا آمریکائی را بر رخ شما میکشند اما اگر از سوابق تاریخی ایران یا احوال بزرگان منتسب بسرزمین نیاکان ایشان سخنی بمیان آید نه اینکه تنها از آن مسائل بیخبر و غافلند بلکه هر فضیلت و حیثیتی را نیز برای مردم مشرق بخصوص مسلمین

منکرند و ابداً حاضر نیستند که در مقام مقایسه بزرگترین دانشمندان ایرانی و اسلامی را با مدعی ترین یا مبتدی ترین مردم مغرب زمین در مرحله علم و معرفت برابر بشمارند .
بعقیده ما گناه این کیفیت تمام بگردن جهل و بیسوادی است ، بیشتر کسانی که منکر فضایل بزرگان گذشته این سرزمینند و مقامات و آثار درخشنده مغربیان را همه وقت پیش چشم دارند از آن سبب است که از بزرگان ایران نام و نشانی ندیده و نشنیده و از خواندن احوال و آثار ایشان محروم بوده اند برعکس در مغرب زمین شب و روز بوسیله خواندن مجلات و کتب و دیدن نمایشها و فیلمهای سینما و شنیدن خطابه ها چنان اسامی دانشمندان آن دیار و کارها و آثار ایشان آن هم با مبالغات فراوانی که هر قوم در بزرگی نشان دادن مشاهیر و معارف خود بکار میبرد در ذهن آنان جای گرفته است که تصرف در آن بزودی امکان پذیر نخواهد بود و چون متأسفانه غالب این جماعات هم از حس استقلال فکری و کنجکاری که خمیرمایه تحقیق دقیق و گسستن زنجیر تقلید و تعبد است خالیند بهمان حال اسفناک میمانند و در مورد بحث سپر عناد و اجاج بر روی میکشند و از جا دانه انصاف و استدلال که شیوه و شیمه اهل علم است یکسره برکنار میمانند .

دوای این درد جانسوز که اگر دوام پیدا کند رشته ارتباط تاریخی ایرانی آینده را با گذشته درخشان آن بکلی منقطع خواهد ساخت و نسلی بیار خواهد آورد که بعلت همین انقطاع رابطه خود با گذشته بسرعت در اقوام نیرومند و صاحب آثار فریبنده مستحیل خواهد گردید این است که مردم علاقه مند هوشیار حتی المقدور از این سیر موحشی که زندگانی جوانان ما پیدا کرده بوضع بسیار جدی جلو گیری کنند و در این مرحله عیناً همان سیره ای را پیش بگیرند که ملل متمدنه امروزی دنیا اتخاذ کرده اند .

ملل بزرگ اروپا و آمریکا با اینکه هر روز از کارخانه های خود تازه ترین و عجیب ترین ماشینها و مصنوعات را برای تسهیل امور مادی زندگانی بیرون می آورند